

# درآمدی بر مغالطات غیر صوری

● رضا محمدزاده\*

## □ مغالطات غیر صوری<sup>(۱)</sup> (Informal Fallacies)

بحث پیرامون مغالطه بحثی نوین و نوظهور نیست، بلکه در کتب و آثار پیشینیان سابقه طولانی دارد و آنچه توسط عده‌ای از نویسندگان متأخر یا معاصر به رشته تألیف در آمده است، از سرمایه علمی که گذشتگان اندوخته‌اند بی نصیب نیست. بشر از دیرباز همواره با افرادی مواجه بوده است که برای اثبات مطالب خویش به هر چیزی متوسل می‌شدند و از هر حيله و فریبی استفاده می‌بردند. کامیابی این فریبکاران عاملی اساسی جهت مبادرت به کشف و افشای حیل و دسایس گردید و لذا علمی به نام «منطق» تدوین شده و رشد پیدا نمود که هدف اساسی آن چیزی جز کشف خطای در فکر و غلط کاریها نبود. این مهم به راحتی از تعریف «علم منطق» که معمولاً در آغاز آثار منطقی عرضه می‌شود، قابل برداشت است (ابن سینا، ۱۳۳۱، ص ۹؛ ابن سینا، ۱۳۶۴، صص ۴ - ۵؛

---

\*- دانشجوی دوره دکترای رشته فلسفه و کلام اسلامی در دانشکده الهیات دانشگاه تهران - عضو هیأت علمی و مسئول بخش فلسفه و کلام اسلامی دفتر مطالعات و تحقیقات علوم اسلامی دانشگاه امام صادق(ع)

ابن سینا، ۱۴۰۳، ج ۱، صص ۸-۹). نگاهی گذرا به تاریخ علمی چون فلسفه و منطق نشان می‌دهد که بنیانگذاران و مدونان این علوم زمانی در عزم خویش نسبت بدین اقدام بزرگ را سخ‌گردیدند که عده‌ای نیرنگ‌باز معروف به سوفیست (یا سوفسطایی) برای تحقق مقاصد خویش و اثبات نتایج مطلوب خود به استدلالاتی پرداختند که کمتر کسی می‌توانست خطا و غلط‌کاریهای آنها را تشخیص دهد یا حتی در صورت تشخیص، ایشان را رسوا نماید. لذا عده‌ای از بزرگان که به خطر وجودی سوفیستها نسبت به ارزشها و مکارم اخلاقی و اجتماعی و انسانی آگاه بودند، با طرح مسایل و موارد دقیق و مبسوط منطقی در جهت آگاه ساختن مردم نسبت به دروغپردازیهای مغالطه‌گران گام برداشتند.

با توجه به این مطلب احتمال دارد موضوع کشف غلط و بحث مغالطه در نزد پیشگامان منطق مهمترین مباحث این علم تلقی می‌شده و بقیه مباحث پیش درآمد ورود به همین بحث به حساب می‌آمده است.

البته ترتیب و تنظیم مباحث منطقی در آثار و کتب مؤلفان شاید به‌طور کامل گویای محور اصلی مباحث آن نباشد. کسی به سز این مطلب پی می‌برد که دوره کاملی از این علم را مطالعه نموده و فراگرفته باشد.

آثار قدیمی منطق را می‌توان به دو دسته عمده تقسیم نمود. دسته اول کتابهایی است که منطق را به نه باب تقسیم کرده‌اند<sup>(۲)</sup> و دسته دوم نوشته‌هایی است که منطق را به دو بخش تصورات و تصدیقات تقسیم کرده و ذیل هر بخش عناوین مختلفی را مورد بحث قرار داده‌اند.<sup>(۳)</sup> دسته اول را کتب منطقی نه بخشی و دسته دوم را کتب منطقی دو بخشی می‌خوانیم. در کتب منطقی دو بخشی بحث تصدیقات به دو شاخه صوری و مادی منشعب گردیده است. در بحثهای صوری، روش صحیح ترکیب قضایای مفروض‌الصدق برای دستیابی به نتایج صحیح مورد بررسی قرار گرفته است. در بحثهای مادی براساس تقسیم قضایا برحسب درجه صدق و درستی آنها، استدلال قیاسی به پنج نوع مختلف تقسیم شده که مقدمات هر نوع را یک دسته از قضایای قبل تشکیل می‌دهد (سبزواری، ۱۳۶۹، صص ۳۱۹ به بعد؛ طوسی، ۱۳۲۷، صص ۳۴۴ به بعد؛ یزدی، بی‌تا، صص ۱۱۰ به بعد). هر یک از این پنج نوع به یک صنعت معروف است و مجموع آنها «صناعات خمس» خوانده می‌شود. یکی از این صناعات، صنعت مغالطه است. البته در بعضی کتب از مجموع این صناعاتهای پنجگانه تنها دو صنعت برهان و مغالطه طرح و بحث شده و از ذکر بقیه خودداری شده<sup>(۴)</sup> و همین نشانه اهمیت است که این دو بحث در نزد بزرگان داشته است.

در کتب منطقی نه بخشی نیز بحث مغالطه یک بخش از نه بخش را تشکیل می‌دهد. در کتب جدید منطق بحث مغالطه نه تنها منحصر در استدلال قیاسی دانسته نشده، بلکه بیشتر در زمره بحث‌های معنایی تلقی شده است و لذا تحت عنوان (Informal logic) یعنی منطق غیر صوری مورد بحث قرار می‌گیرد. البته تعدادی از مغالطات نیز دارای جنبه صوری هستند که در سطور بعد به بعضی از آنها اشاره خواهد شد. به هر حال در این کتب بحث در مغالطات و شناخت نسبت به آنها از طریق نوعی تقسیم‌بندی صورت می‌گیرد.

به‌طور کلی تقسیم مغالطات در جمیع کتب شناخته شده به یکی از دو راه صورت گرفته است: راه اول عبارت است از تقسیم مغالطات به صوری و غیر صوری. آنچه استدلالگر برای اثبات مطلوب خویش انجام می‌دهد چیزی نیست جز استناد به تعدادی قضایای مفروض‌الصدق و سپس اثبات مدعا. آن قضایا به «مقدمات استدلال» و این مدعا به «نتیجه استدلال» معروف است. بنابراین برای وصول به یک نتیجه مورد قبول، دو چیز ضرورت دارد؛ یکی صدق مقدمات و دیگری ترکیب صحیح آنها با یکدیگر. و در صورت اخلال در هر یک از این دو امر، نتیجه استدلال قابل اعتماد نخواهد بود. به همین دلیل می‌توان مغالطه را به دو دسته صوری و غیر صوری تقسیم نمود که در اولی منشأ مغالطه و نحوه ترکیب مقدمات است و در دومی منشأ مغالطه نادرستی مقدمات می‌باشد. از این روی عده‌ای از دانشمندان مغالطه را به دو قسم اصلی صوری و غیر صوری (مادی) تقسیم کرده و سعی نموده‌اند تمامی موارد مغالطه را به این دو قسم برگردانند (ابن سینا، ۱۳۶۴، صص ۸۹ - ۹۰؛ ابن سهلان ساوی، ۱۸۹۸، صص ۱۸ به بعد؛ ابن ابی‌الجمهور، ۱۳۲۹، صص ۳۷ به بعد).

راه دوم تقسیم مغالطه به لفظی و معنوی است. در مغالطات لفظی منشأ مغالطه لفظ است اما در مغالطات معنوی منشأ مغالطه معناست. توضیح آنکه اگر الفاظ را نسبت به معانی خارجی به منزله آیین‌های بدانی که عمل تفکر و تفاهم را سهولت می‌بخشد، محدودیت الفاظ و عدم دقت در کاربرد آنها در پاره‌ای اوقات موجب عدم تطبیق معنا بر لفظ یا بالعکس می‌شود. شناخت و کاربرد صحیح الفاظ و تمییز آنها از یکدیگر می‌تواند در رفع چنین مغالطه‌هایی مؤثر باشد. اما اگر منشأ مغالطه لفظ نباشد، معناست. مغالطات معنوی در مفردات قابل تصور نیست، بلکه تنها در تألیفات و ترکیب‌های روی می‌دهد (ابن سینا، ۱۴۰۵، صص ۳۲ به بعد؛ طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، صص ۳۱۹ به بعد؛ حلی، ۱۴۱۰، صص ۲۷ به بعد).

گفتنی است کسانی که در تقسیم مغالطات راه دوم را پیموده‌اند به قسم دیگری از مغالطات قائل‌اند که منشأ غلط در آنها نه لفظ است نه معنا، بلکه اموری است که از آنها با عنوان «اجزاء الصناعة

العرضیه، یاد کرده‌اند و آن را قسیم «اجزاء الصناعات الذاتیة» می‌دانند. دو قسم مغالطه لفظی و معنوی در واقع اقسام «اجزاء الصناعات الذاتیة» اند.

در اجزاء الصناعات العرضیه معمولاً از عوامل روانی و رفتاری سخن گفته می‌شود که هیچ یک از آنها جزء مقدمات استدلال نیست اما در ایجاد مقبولیت روانی نسبت به نتیجه مؤثرند. مغالطات ناشی از عوامل لفظی یا معنوی را مغالطه بالذات و مغالطه ناشی از عوامل روانی را مغالطه بالعرض گویند (۵) (طوسی، ۱۳۶۷، صص ۵۳۵ - ۵۲۸؛ حلی، ۱۴۱۰، صص ۲۷۴ - ۲۷۵). هر یک از مغالطات بالعرض به نام سبب آن نامگذاری شده مثل مغالطه تشبیح، مغالطه قول باطل، مغالطه غضب، استهزاء، دشنام... در این میان عده‌ای معتقدند که همه اقسام مغالطه را می‌توان به یک امر واحد ارجاع کرد. اما در اینکه آن امر واحد چیست اختلاف نظر وجود دارد. بعضی بازگشت همه مغالطات را به مغالطه صوری می‌دانند. عده‌ای همه آنها را به مغالطه لفظی قابل برگشت می‌دانند. بعضی هم منشأ همه مغالطات را جهل نسبت به قیاس درست دانسته‌اند. (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۲۹ و ص ۴۵؛ طوسی، ۱۳۶۷، ص ۵۲۴؛ اهلوانی، ۱۴۰۵، ص ۲۱؛ آل یاسین، ۱۹۸۳، صص ۱۳۱ - ۱۳۲؛ Edwards, 1972, II, p.169). البته هستند کسانی که در تقسیم مغالطات هیچ از شیوه‌های معمول را مورد تبعیت قرار نداده‌اند. (۶) اختلاف در تقسیم مغالطات و تنوع در آن مبین آن است که تقسیمات متعددی که برای مغالطه صورت گرفته هیچ یک کامل نیست. برخی معتقدند که شمارش همه اقسام مغالطات امری ناممکن است و این به خاطر آن است که تعداد علوم نامحدود و غیر متناهی است و در هر یک از این علوم به مقتضای اوضاع و احوال حاکم بر آن براهین متعددی وجود دارد که هیچ یک از آفت و بلای مغالطه در امان نیست. بنابراین تقسیم کامل مغالطه منوط به داشتن تمامی این علوم است و چنین چیزی برای بشر ممکن نیست (۷) (اهوانی، ۱۴۰۵، ص ۹۱).

البته شاید تقسیم جامع و مانع مغالطات امکانپذیر نباشد اما مجموعه بحثهای مربوط به نحوه تقسیم مغالطات و ایجاد قواعد کلی مربوط به آنها تلاشی است برای کسب مهارت در تمییز و تشخیص سریع آنها.

با توجه به کوششهای افراد در تقسیم مغالطات، طبیعی است که در تقسیم آنها اختلاف نظر وجود داشته باشد و عده‌ای اقسام آن را به ارقامی حدود ۱۱۲ نیز برسانند (Copi, 1978, p.98). حتی گاهی اختلاف در مبانی منطقی نیز عامل گسترش اقسام مغالطه گردیده. چنان که کسانی چون جان ستوارت میل که برخلاف ابن سینا و ارسطو مغالطات را منحصر در قیاس نمی‌دانند و براساس تجربی دانستن ادراک و دامنه آن را تا به استقرا نیز توسعه داده‌اند و به اقسام جدیدی از مغالطه نیز قائل

شده‌اند<sup>(۸)</sup> (اهوانی، ۱۴۰۵، ص ۲۰).

شاید به خاطر دقیق نبودن تقسیم‌های معروف در مغالطات عده‌ای مثل شیخ اشراق در بحث مغالطات تقسیمی ذکر نکرده‌اند، بلکه تنها به شمارش حدود ۳۶ مورد و مصداق از مغالطه با ذکر مثال اکتفا کرده‌اند. البته قطب‌الدین شیرازی در شرح خویش بر حکمة الاشراق سعی نموده این موارد را در قالب تقسیم‌بندی معمول در آورد. اما روشن است که شیخ اشراق از روش دیگران در تقسیم مغالطات تبعیت نکرده است<sup>(۹)</sup> (شیرازی، بی‌تا، صص ۱۴۰ به بعد).

در منطق اروپایی، مغالطات عموماً به دو قسم صوری و غیر صوری، و در منطق کلاسیک عمدتاً به دو قسم کلی لفظی و معنوی تقسیم شده است. باید دانست که منطق‌دانان کلاسیک در تقسیم خویش از ارسطو تبعیت کرده‌اند. ارسطو ضمن تقسیم مغالطات به دو دسته لفظی و غیر لفظی (Indiction and Extradiction) هر یک از آنها را به اقسام زیرتری تقسیم کرده است. نمودار کلی تقسیم او به قرار ذیل است (Ross, 1923, pp. 59-61):

الف: اقسام مغالطات لفظی

۱- اشتراک لفظی (Equivocation)

۲- اشتباه یا ممارات (Amphiboly)

۳- ترکیب (Composition)

۴- تقسیم (Division)

۵- تأکید لفظی (Accent)

۶- صنایع بدیعی (Figures of speech)

ب- اقسام مغالطات غیر لفظی

۱- أخذ ما بالعرض (Accident)

۲- أخذ ما بالجواهر (Secundum Quid)

۳- تجاهل مطلوب<sup>(۱۰)</sup> (Ignoratio Elenchi)

۴- مصادره بر مطلوب اول (Petitio Principii)

۵- أخذ ما لیس بعلة علة (Non Causa pro Causa)

۶- ایهام عکس اللوازم (Consequent)

۷- جمع المسائل فی مسألة واحدة (Many Questions)

البته ارسطو به هیچ وجه مدعی نیست که اقسام مغالطه منحصر در همین سیزده قسم است و

تصریح می‌کند که ممکن است مغالطات را به بیش از این تعداد تقسیم نمود (Ross, 1923, p.61)  
نمودار کلی تقسیم ابن سینا در کتاب شفا (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۸ و ص ۲۰) بدین قرار است:

الف - مغالطه بحسب لفظ

۱ - اشتراک الاسم

۲ - المماراة

۳ - التركيب

۴ - اشتراک القسمة

۵ - اختلاف العجمة

۶ - اختلاف اللفظ

ب - مغالطه بحسب معانی

۱ - من جهة ما بالعرض

۲ - سوء اعتبار الحمل

۳ - قلة العلم بالتبکیت

۴ - ايهام عكس اللوازم

۵ - المصادرة على المطلوب الاول

۶ - جعل مالميس بعلة علة

۷ - جمع المسائل الكثيرة في مسألة واحدة

البته لحن ابن سینا در مورد تقسیم مغالطات در کتاب اشارات لحن حصر دادن به این تقسیم است. لذا خواجه نصیر در شرح کلمات او این حصر را به طور کامل نشان داده است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، صص ۳۱۳ به بعد).

با ملاحظه تقسیم ارسطو و ابن سینا معلوم می‌شود که تقسیم آنها از جهات زیادی شبیه به هم است. و اکثر علمای منطق در تقسیم مغالطات پیرو آنها بوده‌اند. البته تفاوت‌هایی میان تقسیم آنها مشاهده می‌شود. ابن سینا در برابر قسم «تاکید لفظی» ارسطو، «اختلاف عجمه» را ذکر نموده و در تبیین قسم «قلة العلم بالتبکیت» مطلبی متفاوت از ارسطو در قسم «تجاهل مطلوب» بیان کرده است. به هر حال توضیح اجمالی این اقسام بدین قرار است:

چهار قسم از اقسام مغالطات لفظی یعنی اشتراک اسم، ممارات، اختلاف لفظ و اختلاف عجمه به عامل اشتراک لفظی و نقش آن در ایجاد توهم و خطا در شنونده مربوط می‌شود. مغالطه ترکیب

(مفصل) و اشتراک قسمت (تفصیل مرکب) نیز ناشی از خطا در اثر توهم وجود یا عدم تألیف میان الفاظ تشکیل دهنده کلام است.

مغالطات ما بالعرض، ایهام انعکاس و سوء اعتبار حاکی از مغالطاتی است که در آنها جایگزینی، جابه جایی یا بیان نادرستی نسبت به یکی از حدود و اجزای قضیه صورت گیرد. جمع المسائل مغالطه‌ای است که مغالطه کننده با طرح چند سؤال در یک پرسش طوری شنونده را فریب دهد که به جای جوابهای مختلف و متعدد، یک پاسخ واحد بدهد. قلة العلم بالتبکیت یا سوء تألیف آن است که قیاس برای امری تشکیل شود که واقعاً مطلوب نظر نیست و ابن سینا سبب آن را عدم رعایت شرایط صوری و مادی قیاس دانسته است (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۲۲). مغالطه صوری در همین قسم از اقسام کلاسیک مغالطات می‌گنجد. مصادره بر مطلوب نیز قیاسی است که نتیجه آن به نحوی در مقدمات آمده باشد.

منطقدانان اروپایی با ملاحظه همین تقسیم سعی کرده‌اند در ذکر اقسام مغالطات تنوع بیشتری دهند. البته در پاره‌ای موارد از سخنان ارسطو تلقی نادرستی داشته‌اند و در برخی موارد نیز تفصیل و بسط آنها در مغالطات بهتر از بحثهای کلاسیک بوده است (Ross, 1923, p.61). در نزد ایشان مغالطات به دو دسته کلی صوری و غیر صوری تقسیم شده و البته این تقسیم منحصر در استدلال قیاسی نیست. از نظر آنان مغالطات صوری، مغالطاتی هستند که در آنها استدلالی صورت می‌گیرد که همه شرایط انتاج صحیح را دارا نیست، اما گوینده با فراهم آوردن زمینه روانی مناسب به مخاطب تلقین می‌کند که استدلال وی درست است. این مغالطات صوری در واقع از مصادیق همان مغالطه سوء تألیف در منطق کلاسیک هستند، و تمامی ضروب عقیمه اربعه مثال و نمونه‌ای از آن‌اند.

بحث حکیمان اروپایی در باب مغالطات صوری محدود است و تقریباً با ذکر شرایط انتاج صحیح به پایان می‌رسد. آنان برای صحت هر استدلال قیاسی بر حدود پنج قاعده تکیه دارند که دو تا از آنها مبتنی بر مفهوم «انبساط»<sup>(۱۱)</sup> و سه‌تای دیگر مربوط به کمیت و کیفیت قضایاست. لذا عدم رعایت هر یک از این قواعد را عامل تحقق یک نوع از انواع مغالطات صوری قیاسی می‌دانند. این قواعد عبارت‌اند از:

قاعده ۱ - حداقل در یکی از مقدمات قیاس، حد وسط باید منبسط باشد. نام مغالطه ناشی از عدم رعایت این مغالطه «حد وسط نامنبسط» (Undistributed Middle Fallacy) می‌باشد.

قاعده ۲ - هر یک از حدود (اجزا) نتیجه که منبسط باشد، باید در مقدمه‌ای که مشتمل بر آن

حد است نیز منبسط باشد. مغالطات ناشی از عدم رعایت این قاعده را «اکبر نادرست» (Illicit Major Fallacy) و «اصغر نادرست» نامیده‌اند.

قاعده ۳ - هر دو مقدمه قیاس نباید سالبه باشند. مغالطه حاصل از عدم وجود این شرط را «مقدمات مانعةالجمع» (Illicit Minor Fallacy) گویند.

قاعده ۴ - اگر یکی از مقدمات سالبه باشد نتیجه حتماً سالبه است. اگر نتیجه سالبه باشد حتماً یکی از مقدمات باید سالبه باشد. مغالطه ناشی از عدم رعایت این قاعده را «أخذ نتیجه ایجابی از مقدمه سلبی» یا «أخذ نتیجه سلبی از مقدمات ایجابی» گویند.

قاعده ۵ - اگر هر دو مقدمه کلیه باشند نتیجه نباید جزئیه باشد. عدم رعایت این قاعده منجر به «مغالطه وجودی» (Existential Fallacy) می‌شود. (۱۲)

در کتب منطق اسلامی و کلاسیک برای منتج بودن استدلال قیاسی دو دسته شرایط تحت عنوان شرایط عمومی (که مشترک بین اشکال اربعه قیاس است) و شرایط اختصاصی (که هر یک از اشکال اربعه دارای شرایطی مختص به خویش است) ذکر شده. (۱۳) عدم رعایت هر یک از این شرایط می‌تواند منجر به مغالطه صوری شود. مجموعه این مغالطات در تقسیم‌بندی منطقیان قدیم در قسم «الجهل بالتبکیت» - که گاهی قلةالعلم بالتبکیت یا سوء تألیف خوانده می‌شود - وارد می‌گردد.

بعد از مغالطات صوری نوبت به بحث از مغالطات غیر صوری می‌رسد. (۱۴) کپی در کتاب خویش مجموعه مغالطات غیر صوری را به دو دسته کلی تقسیم نموده و با ذکر اقسامی برای هر یک از این دو دسته مجموع مغالطات را به هجده قسم می‌رساند. البته همان گونه که قبلاً اشاره شد تنوع در طرق ایجاد غلط به حدی است که می‌توان تقسیم مغالطات را به تفصیل بیشتری انجام داد. چنان که فارابی (فارابی، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۱۹۷ به بعد)، سهروردی (شیرازی، بی‌تا، صص ۱۴۰ به بعد) و ابن ابی‌الجمهور (ابن ابی‌الجمهور، ۱۳۲۹، صص ۳۶ به بعد) در میان منطقدانان مسلمان شماره مغالطات را به مراتب بیش از سیزده قسم مرسوم طرح و بحث کرده‌اند، در میان منطقدانان اروپایی نیز عده‌ای چون فیشر (Fischer, 1970) و هرلی (Hurley, 1991) اقسام مغالطات را افزونتر از کپی آورده‌اند.

در این قسمت از بحث به توضیح مختصر مغالطات غیر صوری موافق با ترتیب و تقسیم کپی پرداخته و با ارجاع به منابع و آثار کلاسیک منطق نشان می‌دهیم که در موارد متعددی بحثهای جدید مغالطات ریشه در بحثهای قدیم آن دارد.

کپی مغالطات غیر صوری را به دو دسته اصلی تقسیم کرده که عبارت‌اند از: مغالطات ربطی و مغالطات ابهامی. سپس برای مغالطات ربطی سیزده قسم و برای مغالطات ابهامی پنج قسم بر شمرده



### □ اقسام مغالطات ربطی

مغالطات ربطی عبارت‌اند از استدلالهایی که هیچ ربط منطقی میان مقدمات و نتیجه وجود ندارد. اقسام آن به شرح ذیل است.

۱ - مغالطه توسل به زور: که حصول نتیجه در آن بیشتر در گرو تهدید به زور و ارباب است تا استدلال منطقی. البته این تهدید می‌تواند جنبه فیزیکی داشته باشد و ممکن است جنبه روانی داشته باشد (Walton, 1991, pp.93 - 101; Hurley, 1991, p.122).

۲ و ۳ - مغالطه تشنیع (یا استدلال علیه شخصیت مخاطب): در این نوع مغالطه حتماً باید دو استدلال کننده وجود داشته باشد. یکی از آن دو به نحو صریح یا غیر صریح استدلالی را انجام می‌دهد. نفر دیگر به جای آنکه استدلال نفر اول را مورد انتقاد قرار دهد سعی می‌کند با مخدوش کردن شخصیت استدلال کننده اول، استدلالش را در نظر دیگران نادرست جلوه دهد. این خدشه‌سازی از سه راه امکان پذیر است. یا از طریق ناسزاگویی به شخص، یا از طریق بیان تأثیر شرایط و اوضاع مربوط به شخص در نحوه استدلال او، یا از طریق تبیین مغایرت رفتار شخص با نتیجه استدلال او. به نوع اول مغالطه تشنیع (به معنی خاص) (Ad hominem abusive)، به نوع دوم مغالطه استناد به شرایط و اوضاع و احوال (Ad hominem circumstantial) و به نوع سوم مغالطه «خودت هم چنین هستی»<sup>(۱۶)</sup> (The tu quoque) اطلاق می‌شود (Hurley, 1991, p.115; walton, 1991, pp.135 - 149). در بعضی کتب منطقی کلاسیک به این قسم از مغالطه ذیل مغالطات عرضی اشاره شده است<sup>(۱۷)</sup> (حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۵). نکته مهمی که باید بدان توجه شود آن است که چنین مغالطه‌ای زمانی تحقق می‌یابد که شخص بخواهد به عنوان اثبات مطلوب خویش به تشنیع شخص دیگر اقدام کند. بنابراین اگر شخصی به توصیف صفات منفی و زشت کسی اقدام کند و هدف وی از این عمل رد استدلال آن شخص نباشد، مرتکب مغالطه نشده است. چنانچه اگر در دادگاه، وکیل مدافع عدالت شهود را مورد خدشه قرار دهد در کلام وی مغالطه‌ای وجود ندارد، زیرا شهادت شاهد استدلال منطقی نیست.

۴ - استناد به جهل: اگر کسی از جهل به چیزی نسبت بدان نتیجه‌ای قطعی بگیرد، دچار چنین مغالطه‌ای شده است (Walton, 1991, pp.43 - 49). این مغالطه غالباً شامل مواردی می‌شود که یا قابل اثبات نیستند و یا تاکنون از نظر علمی اثبات نشده‌اند. البته مغالطی بودن چنین

استدللهایی در دو مورد منتهی است.

مورد اول: اگر گروهی از متخصصان و کارشناسان ماهر و کارآمد در مورد یک امر معین به بررسیهای دقیق علمی بپردازند و دلیلی بر وجود آن نیابند، همین می‌تواند تا حد زیادی عدم وجود آن را اثبات نماید. البته نوع تخصص و مهارت بررسی کنندگان بستگی به مسئله مورد بحث دارد. حتی در بعضی موارد نیازی به تخصصهای سطح بالا وجود ندارد (Hurley, 1991, p.129).

مورد دوم: مربوط به نوعی استدلال می‌شود که معمولاً در دادگاهها صورت می‌گیرد. این استدلال مبتنی بر یک اصل مسلم حقوقی است و آن اینکه تا زمانی که جرمی به اثبات نرسیده است، متهم بی‌گناه تلقی می‌شود. لذا اگر وکیل مدافع مدعی شود که چون دادستان نتوانسته است جرمی علیه متهم اثبات کند پس متهم بی‌گناه است، مرتکب مغالطه نشده است.

۵ - مغالطه جلب ترحم و دلسوزی: آن است که از طریق برانگیختن حس عاطفه و ترحم در مخاطب، او را به پذیرش نتیجه‌ای تحریک کنند که از لحاظ منطقی مستدل نیست (Walton, 1991 pp. 101-105).

۶ - مغالطه عوامفریبی (یا توسل به مردم): بدون شک هر انسانی تمایل دارد مورد علاقه، احترام و تقدیر دیگر انسانها قرار گیرد. در مغالطه عوامفریبی برای رسیدن به نتیجه از وجود چنین تمایلی در مخاطب (شنونده یا خواننده یا بیننده) استفاده می‌شود. در این مغالطه از دو شیوه، یکی مستقیم و دیگری غیر مستقیم استفاده می‌گردد.

شیوه مستقیم: آن است که استدلال کننده جمعیتی کثیر را مورد خطاب قرار دهد و برای جلب توجه آنها به تهییج علائق و احساسات آنها بپردازد. این همان کاری است که توسط کارگزاران امور تبلیغات صورت می‌گیرد. افرادی چون هیتلر از استادان این فن شمرده شده‌اند. غالباً همراه با این شیوه از مغالطه، اسباب و عواملی که تاثیر کلام را در شنوندگان افزایش دهد مثل اهتزاز پرچمها و نوای پر سر و صدای موسیقی مناسب به کار گرفته می‌شود. در این مورد هر یک از افراد جمعیت به دنبال آن است که سهمی در هیجان، شادی، دوستی و مودت جمعی داشته باشد و رسیدن به این هدف را از طریق تصدیق نتایج القا شده به جمع می‌بیند.

شیوه غیر مستقیم: کاربرد این شیوه منحصر در استدلالهای شفاهی نیست. در این شیوه روی سخن استدلال کننده با مردم است ولی نه به‌عنوان یک جمعیت و توده، بلکه مخاطب او تک افراد هستند از این جهت که نوعی علاقه و ارتباط میان آنها و یک جمع خاصی وجود دارد. معمولاً مغالطه‌ای که این شیوه در آن اتخاذ می‌شود، به اقسامی تقسیم می‌گردد که هر یک از آنها از

شگردهای استاندارد صنعت تبلیغات نوین به حساب می‌آید که خلاصه آنها ذیل ذکر می‌شود:

الف: استدلال «کامیون تبلیغاتی» (Band wagon Argument): استدلال کننده طوری مطلب را به مخاطب القا می‌کند که مخاطب احساس می‌کند انکار نتیجه مورد نظر گوینده مستلزم خروج یا عقب ماندگی وی از خیل جمعیتی است که بدان نتیجه اعتراف دارند. با این توضیح وجه تسمیه این مغالطه به کامیون تبلیغاتی نیز معلوم می‌گردد.

ب: توسل به تفاخر (Appeal to vanity): غالباً در مواردی صورت می‌گیرد که ادعا شود انجام یک عمل و استفاده از یک کالای خاص، از ویژگیهای فرد مشهوری است که مورد تحسین و تقلید مردم است و در صورتی که شما آن عمل را انجام دهید یا از آن کالا استفاده کنید، از تحسین و شهرت مشابه برخوردار می‌شوید.

ج - توسل به افاده (Appeal to snobbery): بسیاری از مردم علاقه دارند خود را از طبقه اشراف و ثروتمند جلوه دهند. در این شیوه مغالطه کننده از این تمایل بهره می‌گیرد.

همان طور که از مطالب فوق بر می‌آید در شیوه مستقیم مغالطه توسل به مردم، تحریک جمعی افراد یک احساس آبی در آنان ایجاد می‌کند به گونه‌ای که هر کس خود را متعلق بدان جمع می‌داند و خود را با جمعیت متحد می‌بیند و در سایه این اتحاد، نوعی احساس قدرت و امنیت می‌کند. هنگامی که این جمعیت یکپارچه نتایج مورد نظر گوینده و سخنران را مورد تصدیق و تأیید قرار می‌دهد، افراد به‌طور نا خود آگاه احساس می‌کنند که اگر این نتایج را نپذیرند، خود را از آن قدرت و امنیت و مقبولیت محروم کرده‌اند. همین پدیده به نحو ظریفتری در شیوه غیر مستقیم این نوع مغالطه تحقق می‌یابد (Walton, 1991, pp.182 - 193; Hurley, 1991, pp.113 - 115).

۷ - توسل به کارشناس (شخص معتبر): این مغالطه در موردی صورت می‌گیرد که استدلال کننده برای اثبات مطلوب خویش کلام یا فعل شخصی را که از نظر مخاطب مورد اعتبار است - ولی در واقع شایستگی اظهار نظر در موضوع مورد بحث را ندارد - استفاده می‌کند. البته اسباب و عوامل متعددی وجود دارد که موجب می‌شود کلام یا شهادت شخصی از درجه اعتبار ساقط باشد. مثلاً عدم تخصص لازم، تعصب جمود، تمایل به دروغپردازی و عدم توانایی بر فهم رویدادها از جمله این عوامل هستند. در تشخیص اعتبار افرادی که در تحصیل نتیجه به کلام ایشان استفاده می‌کنیم باید توجه داشت که اولاً ممکن است فردی در چند زمینه و رشته دارای تخصص نسبی باشد و ثانیاً ممکن است شخصی در نزد گروهی از مردم دارای اعتبار باشد، اما در نزد عده‌ای دیگر از این اعتبار برخوردار نباشد. به‌عنوان مثال، یک فرد ممکن است هم در شیمی و هم در طب تا حدی تخصص داشته باشد. این فرد

در ارتباط با کسانی که در هیچ یک از این دو رشته صاحب نظر و آگاه نیستند، ممکن است متخصص تلقی شود اما نسبت به همقطاران و همکاران خود ممکن است دارای چنین اعتباری نباشد (Walton, 1991, pp.172 - 197).

۸ - مغالطه عدم تخصیص: هنگامی که قاعده عامی را به مصداق خاصی سرایت دهیم که به جهت اوضاع و احوال ویژه‌ای که پیدا کرده است مشمول آن قاعده نمی‌شود، دچار مغالطه عدم تخصیص شده‌ایم. شیخ اشراق به نحوی در حکمة الاشراق به این مغالطه اشاره کرده است (شیخ اشراق، ۱۳۶۷، ص ۱۰۶؛ شیرازی، بی تا، ص ۱۵۷).

۹ - تعمیم نابجا: برعکس مغالطه عدم تخصیص، عبارت است از تعمیم حکم از طریق مشاهده جزئی که دارای وضعیت خاصی است و همین وضعیت خاص، عمل تعمیم را مخدوش می‌سازد. این مغالطه در واقع همان برهانی جلوه دادن استقرای ناقص است که در متون منطقی کلاسیک عنوان مغالطه بر آن اطلاق شده است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۲۳۱).

۱۰ - علت دروغین: مغالطه‌ای است که در آن پیوند میان مقدمات و نتیجه، بر نوعی رابطه علیت خیالی استوار است که واقعیت ندارد. برای این مغالطه اقسامی ذکر شده:

قسم اول: استنتاج علیت از صرف دو پدیده (Walton, 1991, pp.212 - 234)

(Post hoc ergo propter hoc) در این مغالطه یک مقدمه خفی و پنهان وجود دارد و آن این است که از هر دو حادثه‌ای که یکی پس از دیگری اتفاق بیفتند، اولی علت و دومی معلول است.

قسم دوم: در این قسم تعاقبی در کار نیست، بلکه چیزی علت و نمود می‌شود که در واقع علت نیست (Noh couse pro causa).

قسم سوم: آن است که جزء علت، علت تام قلمداد شود (over simplified cause). یعنی اگر

برای تحقق یک پدیده باید چندین عامل دست به دست هم دهند، گوینده وانمود کند که تنها یکی از آن عوامل علت تحقق پدیده است.

در کتابهای منطق کلاسیک یک قسم از لحاظ اسم و نام، شباهت فراوانی با این مغالطه دارد و معروف به مغالطه «أخذ ما لیس بعلة علّة» است. اما باید دانست مراد پیشینیان از این نوع مغالطه با آنچه در توضیح علت دروغین بیان گردید متفاوت است. برای فهم مراد آنان از این مغالطه لازم است اشاره شود که یکی از شیوه‌های استدلال در منطق استفاده از برهان خلف است که در این شیوه، فرض کذب مطلوب علت برای وقوع محال می‌شود و چون وقوع محال ممکن نیست، پس فرض کذب مطلوب باطل است و بدین ترتیب صدق مطلوب اثبات می‌شود. اما گاهی فرض کذب مطلوب علت

وقوع محال نیست، ولی استدلال کننده آن را علت وقوع محال جلوه می‌دهد و در نتیجه مطلوب خود را اثبات می‌کند. در اینجا مغالطه «أخذ ما ليس بعلة علة» روی داده است (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۲۵؛ حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۳؛ ارموی، بی تا، ص ۳۷۶). بعضی این مغالطه را به موردی اختصاص داده‌اند که حد وسط، واسطه در اثبات اکبر برای اصغر نباشد (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۱۴). بنابراین می‌توان گفت مغالطه «أخذ ما ليس بعلة علة» در واقع به مغالطه «نتیجه نا مربوط» بر می‌گردد که توضیح آن در ستور بعد خواهد آمد. ذکر این نکته لازم است که برخی بزرگان به قسم سوم از مغالطه علت دروغین با عنوان «أخذ جزء العلة مؤثراً» یا «أخذ جزء العلة مكانها» اشاره کرده‌اند (شیرازی، بی تا، ص ۱۵۰؛ ابن ابی الجمهور، ۱۳۲۹، ص ۴۲). همچنین شیخ اشراق از قسم اول با اصطلاح «أخذ ما مع الشی مکان ما به الشی» یاد کرده است (شیرازی، بی تا، ص ۱۴۸).

۱۱ - مصادره بر مطلوب: آن است که استدلال کننده به عنوان مقدمات استدلال از قضیه یا قضایایی استفاده کند که مورد قبول مخاطب نیست اما با عبارت پردازی فریبنده آنها را به عنوان مقدمات صادق و نمود کند (Walton, 1991, pp.52 - 54). این مغالطه دارای صور متعددی است از قبیل:

الف: نتیجه استدلال عین یکی از مقدمات است البته در عبارت و لفظ اندکی با آن متفاوت می‌باشد. در متون قدیم به این قسم از مصادره بر مطلوب عنوان «ظاهر» اطلاق شده است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۱۵).

ب: گاهی برای اثبات یک نتیجه، استدلال مرکب صورت می‌گیرد. یعنی مجموعه‌ای از استدلالها (Chains of Arguments) پشت سر هم انجام می‌شود تا در نهایت یک نتیجه را به اثبات رساند. در چنین استدلالی ممکن است نتیجه نهایی، یکی از مقدمات آغازین آن را تشکیل دهد. این قسم از استدلال مغالطی نیز مصادره بر مطلوب است، ولی به خاطر بعد و فاصله میان نتیجه و مقدمه‌ای که عین آن است، تشخیص مصادره بودن آن مشکل می‌شود. و از این رو بر آن عنوان «خفی» اطلاق شده است (طوسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۳۱۵).

ج: گاهی یکی از مقدمات استدلال در نزد مخاطب کاملاً مجهول و مورد سؤال است، ولی گوینده با استفاده از شیوه‌های خاصی که در عبارت خویش به کار می‌برد از توجه مخاطب به مجهول بودن آن مقدمه جلوگیری می‌کند و بدین ترتیب این حقیقت را مخفی می‌سازد. شیخ اشراق به گونه‌ای به هر سه این موارد اشاره کرده است (شیرازی، بی تا، ص ۱۴۳).

۱۲ - سؤال مرکب: این مغالطه با طرح یک سؤال صورت می‌پذیرد. این پرسش از نظر

مخاطب یک سؤال مفرد تلقی می‌شود و لذا بدان یک پاسخ (مثبت یا منفی) می‌دهد. اما سؤال کننده که در طرح این سؤال ظرافت خاصی به کار گرفته است در واقع چندین سؤال را در قالب یک سؤال مورد پرسش قرار داده که هر یک از آن سؤالات دارای جوابی خاص است. مخاطب با پاسخ مثلاً مثبت در واقع به همه آن پرسشها پاسخ مثبت داده است و همین در نتیجه گیری علیه مخاطب به کار می‌رود. (Walton, 1991, pp.31 - 43). از آنچه گفته شد معلوم می‌شود که در این نوع مغالطه یک نحوه استدلال مقدر و ضمنی وجود دارد. در منطق کلاسیک این نوع مغالطه «جمع المسائل فی مسئله واحده» نام گرفته است (ابن سینا، ۱۴۰۵، صص ۲۵ - ۲۶؛ طوسی ۱۳۶۷، ص ۵۲۴؛ حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۴). اما به نظر می‌رسد در معنی این اصطلاح نوعی اختلاف میان منطقدانان کلاسیک وجود دارد. از سخنان ابن سینا و خواجه نصیر چنین بر می‌آید که مراد ایشان از این مغالطه آن است که سؤال کننده با طرح پرسشی وانمود نماید که میان دو چیز نوعی تقابل وجود دارد و لذا شنونده باید در مقام جواب، یکی از دو طرف را اختیار کند. اما در واقع میان آن دو طرف تقابلی وجود ندارد و رفع هر دوی آنها و اظهار شی سومی به عنوان جواب امکانپذیر است. در آثار جدید منطق این مورد تحت عنوان «تقابل دروغین» (False Dichotomy) آمده است (Hurley, 1991, pp.146 - 147).

اما در نزد عده‌ای دیگر (حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۵) این مغالطه هنگامی صورت می‌گیرد که یکی از مقدمات قیاس - که جمله خبری است نه پرسشی - به گونه‌ای اظهار شود که اگرچه یک قضیه واحد به نظر می‌رسد، ولی در واقع به دو قضیه منحل می‌شود. چنین مقدمه‌ای می‌تواند موجب مغالطی شدن استدلال گردد. البته برخی از متأخران چنین تفسیری از مغالطه «جمع المسائل فی مسئله واحده» را درست نمی‌دانند (مظفر، ۱۴۱۳، ص ۴۳۷).

۱۳ - نتیجه نامربوط: مراد از این مغالطه آن است که مغالطه کننده با اعمال نوعی تحریف، از مقدماتی به نتیجه برسد که واقعاً آن مقدمات این نتیجه را اثبات نمی‌کند (Walton, 1991, pp. 61-64) در این خصوص شیوه‌های متعددی قابل اتخاذ است.

الف: تجاهل مطلوب: آن است که مغالطه کننده مقدماتی را در کنار هم گردآورد که دارای لوازم خاص و معینی هستند. اما به جای آن لوازم، چیزی نتیجه بگیرد متفاوت از آنها و در عین حال مرتبط با آنها. وجه تسمیه این مغالطه با توضیح پیشین روشن است. چرا که در این مغالطه، استدلال کننده خویش را نسبت به لوازم و نتایج صحیح استدلال جاهل جلوه می‌دهد.

ب: خصم خیالی (Straw man). (Walton, 1991, p.22): در این مغالطه، مغالطه کننده، ابتدا استدلالی را که قبلاً توسط خصم او صورت گرفته به گونه‌ای تغییر می‌دهد که نادرست و بد شکل

جلوه کند. سپس استدلال جدید را مورد نقض و نقد قرار می‌دهد و وانمود می‌کند که خصم را در بحث شکست داده است. بنابراین در این مغالطه حتماً باید دو استدلال کننده وجود داشته باشد.

ج: تغییر موضوع: (۱۸) هنگامی صورت می‌گیرد که مغالطه کننده با تغییر موضوع بحث، توجه مخاطب را از مطلب اصلی منحرف می‌کند و بدین ترتیب وانمود کند که در بحث پیروز شده است. (۱۹)

از آنجا که هر سه این اقسام مشتمل بر نوعی بی‌ربطی میان مقدمات و نتیجه هستند و ممکن است میان آنها خلط شود، لذا باید به تفاوت‌های میان آنها توجه نمود. هر دو مغالطه «تغییر موضوع» و «خصم خیالی» سعی در انحراف مخاطب دارند. اما در «خصم خیالی» مغالطه کننده استدلال خصم خود را مخدوش جلوه می‌دهد و سپس به استدلال مخدوش شده حمله می‌کند. در صورتی که در «تغییر موضوع» مغالطه‌گر به استدلال خصم کاری ندارد، بلکه موضوع مورد بحث را عوض می‌کند. بر خلاف این دو مغالطه که در واقع مغالطه کننده مقدمات استدلال اصلی را تغییر می‌دهد و مقدمات جدیدی جایگزین آنها می‌سازد، در مغالطه تجاهل مقدمات تغییری پیدا نمی‌کند و در عین حال ربطی میان مقدمات و نتیجه آن وجود ندارد. البته در مغالطه خصم خیالی نتیجه با مقدمات جدید مربوط هست، ولی نسبت به مقدمات پیشین نا مربوط است. در متون کلاسیک این مغالطه گاهی به نام «قلة العلم بالتبکیته» خوانده شده (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۲۲) و گاهی سوء تألیف نام گرفته است. البته مغالطه سوء تألیف هم شامل سوء تألیف صوری می‌شود و هم سوء تألیف غیر صوری (حلی، ۱۴۱۰، صص ۲۷۳-۲۷۴). و بیشتر تأکید منطقدانان قدیم بر جنبه صوری این مغالطه بوده تا جهت غیر صوری آن.

## □ اقسام مغالطات ابهامی

کپی برای این دسته از مغالطات، پنج قسم ذکر نموده است:

۱- مغالطه ابهام: ناشی از اشتراک لفظی است. یعنی یکی از الفاظ به کار رفته در مقدمات استدلال دارای دو یا چند معنای متفاوت است که به یک معنا موجب صدق مقدمه است و به معنای دیگر مستلزم انتاج نتیجه. در منطق قدیم این مغالطه «اشتراک اسم» یا «اشتراک لفظ» نام گرفته است (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۹؛ حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۰).

۲- مغالطه ابهام ساختاری: زمانی روی می‌دهد که یکی از طرفین بحث عبارتی از خصم را که نوعی ابهام در آن است به نحوی نادرست- خلاف مقصود گوینده- تفسیر کند و براساس این تفسیر نادرست، استنتاجی را انجام دهد. بنابراین غالباً عبارت اصلی توسط خصم مطرح می‌شود و ابهام آن

ناشی از یک خطای دستوری یا مربوط به نقطه‌گذاری - مثلاً نداشتن ویرگول ضروری، داشتن قید مبهم و کاربرد ضمیری که مرجع آن مشخص نیست - می‌باشد. به خاطر همین ابهام است که یک عبارت ممکن است دارای معانی متعددی باشد و معمولاً مغالطه‌کننده آن معنایی را انتخاب می‌کند که مورد نظر گوینده آن عبارت نیست. تفاوت «مغالطهٔ ایهام» با «ابهام ساختاری» در دو مورد است: یکی آنکه «مغالطهٔ ایهام» مربوط به الفاظ مفرد است اما «مغالطهٔ ایهام ساختاری» مربوط به عبارات و ترکیبهای جمله‌ای است. دوم اینکه «ابهام ساختاری» غالباً مشتمل بر خطایی است که مغالطه‌کننده در تفسیر عبارت مبهمی مرتکب می‌شود، اما ابهام آن عبارت از ناحیهٔ شخص دیگری است، در حالی که ابهام «مغالطهٔ ایهام» توسط خود مغالطه‌کننده ایجاد می‌شود. در منطق کلاسیک از مغالطهٔ «ابهام ساختاری» تحت عنوان «اشتباه» و نیز «مماراة» یاد شده است (ابن سینا، ۱۴۰۵، ص ۱۰؛ حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۱؛ طوسی، ۱۳۶۷، ص ۵۱۹).

۳ - مغالطهٔ تکیه و تأکید لفظی: بعضی از منطقدانان سنتی در ضمن مغالطهٔ اعراب و اعجاز از نقش لحن و آوا در ایجاد مغالطه یاد کرده‌اند (طوسی، ۱۳۶۷، ص ۵۱۹؛ ابن سینا، ۱۴۱۰، صص ۱۷ - ۱۸). فارابی نیز این قسم را تحت عنوان «مغالطهٔ تغییر اصوات» به نحو مستقل ذکر کرده است (فارابی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۵۱).

۴ - مغالطهٔ ترکیب: اگر نتیجهٔ استدلال مبتنی بر تسری نابجای حکم اجزای یک مجموعه به کل آن باشد، چنین مغالطه‌ای صورت می‌گیرد. لازم به ذکر است که گاهی ممکن است کل یک مجموعه در حکمی از احکام با هر یک از اجزای خود مشترک باشد. اما گاهی ممکن است چنین اشتراکی نادرست و نابجا باشد. در حالت دوم اگر کسی چنین اشتراکی را مدعی شود، مرتکب مغالطه ترکیب شده است. در منطق قدیم مغالطه‌ای تحت عنوان «ترکیب‌المفصل» آمده که یکی از اقسام دوگانه آن شباهت زیادی به این مورد دارد<sup>(۲۰)</sup> (ابن سینا، ۱۴۰۵، صص ۱۴ - ۱۵؛ شیرازی، بی تا، ص ۱۴۵).

۵ - مغالطهٔ تقسیم: درست برعکس مغالطهٔ ترکیب است و مغالطی بودن آن، ناشی از تسری نابجای حکم کل به اجزا یا افراد آن است. در متون کلاسیک این مغالطه تحت عنوان «تفصیل المركب»، «اشتراک تألیف» و «اشتراک قسمت» آمده است (طوسی، ۱۳۶۷، ص ۵۲۰؛ حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۱؛ شیرازی، بی تا، ص ۱۴۶). البته مثالهای مربوط به مغالطات ترکیب و تقسیم در منطق قدیم حاوی نوع صعوبت و پیچیدگی است که مثالهای مربوط به آنها در منطق جدید چنین صعوبتی را ندارد. فارابی مغالطهٔ ترکیب را «تغییر افراد الی ترکیب» و مغالطهٔ تقسیم را «تغییر ترکیب الی افراد» خوانده است



(فارابی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۲۰۰).

در پایان ضمن تأکید مجدد بر اینکه برای مغالطات اقسام متعدد دیگری می‌توان یافت و نمی‌توان تعداد آنها را در عدد خاصی محصور نمود، این نکته مهم نیز خاطر نشان می‌شود که اگرچه بحث مغالطات در کتب منطقی کلاسیک به گونه‌ای عام است که همهٔ موارد و فروع و زمینه‌های علمی و غیر علمی را شامل می‌گردد، اما مثالهایی که برای مغالطات ذکر شده بیشتر مربوط به مباحث علوم عقلی چون فلسفه و منطق است<sup>(۲۱)</sup> در حالی که در بحثهای جدید مغالطات این محدودیت به مراتب کمتر است.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

یادداشت:

۱. این نوشته پیش در آمدی بر ترجمه «مغالطات غیرصوری» از کتاب در آمد منطق اثر کبیری است. که ترجمه آن در ضمیمه اول همین شماره از نظرتان خواهد گذشت.
۲. به عنوان مثال: الشفاء، اساس الاقباس و الجوهر النضیر
۳. به عنوان مثال: الشمسیة، الحاشیه، الثانی المتظمه.
۴. از جمله آنها می توان از کتاب النجاة و شرح الاشارات نام برد.
۵. این موارد بیشتر توسط ارسطو مورد بحث قرار گرفت. نک: اهوایی، ۱۴۰۵ق، ص ۲۲؛ اما ابن سینا از آنها بحث چندانی نکرده است.
۶. به عنوان مثال غزالی در معیار العلم اسباب غلط را منحصر در هفت تا می داند که از هر یک آنها تعبیر به «مثار غلط» نموده و از تقسیم رایج پیروی نکرده اما در نهایت همان اقسام رایج را ذکر کرده است. وی تردیدها و شبهات سوفسطائیان را در اصل به سه عامل عمده یعنی خطا در صورت استدلال، خطا در مقدمات و شبهات مربوط به مقدمه و نتیجه نسبت می دهد.
۷. اهوایی، ۱۴۰۵، ص ۱۹ به نقل از ارسطو
۸. اهوایی، ۱۴۰۵ ص ۲۰ به نقل از Mill, Joyce
۹. فارابی نیز همچون شیخ اشراق عمل نمود است: فارابی، ۱۴۱۰، ج ۱، صص ۹۱۷ به بعد
۱۰. این عنوان علی رغم ابهامی که دارد به همین گونه در متون عربی به عنوان ترجمه لفظ لاتین ذکر شده. ما در سطور بعد آن را مغالطه «نتیجه نامربوط» خواهیم نامید.
۱۱. در رابطه با مفهوم انبساط (Distribution). نک: مصاحب، ۱۳۶۶، ص ۵۷۷؛ پاکین و استرول، ۱۳۶۹، صص ۳۵۰ به بعد و نیز: Hurley, 1991, pp.188 - 189.
۱۲. برای توضیح بیشتر، نک: Hurley, 1991, pp. 256 - 261.
۱۳. به عنوان مثال، نک: حلی، ۱۴۱۰، صص ۱۰۳ به بعد؛ طوسی، ۱۳۶۷، صص ۱۹۳ به بعد.
۱۴. این همان بحثی است که متن آن توسط مؤلف از کتاب Introduction to logic اثر کبیری ترجمه گردیده است.
۱۵. Hurley مجموع مغالطات را به پنج دسته کلی: مغالطات ربطی، استقرای ضعیف، پیش فرض، ابهامی، شباهت دستوری تقسیم نمود و با ذکر اقسامی برای هر یک از این پنج دسته مغالطات را به حدود ۲۲ قسم رساند. نک: Hurley, 1991
۱۶. کبیری، این قسم را به صورت مستقل نیاورده است.

## درآمدی بر مغالطات غیرصوری / ۴۹

۱۷. توجه شود که تشنیع در منطق کلاسیک معمولاً در مواردی صورت می‌گیرد که شخص مورد تشنیع به کلامی خلاف قول مشهور قائل باشد. لذا تشنیع در مقابل مشهور قرار می‌گیرد.

۱۸- این مغالطه را اصطلاحاً (Red Herring) به معنی «ماهی دودی» می‌نامند. این نام در اصل از اسم یکی از شیوه‌های تربیت سگان شکاری اخذ شده است. برای امتحان توانایی این سگها در تعقیب شکار با استفاده از حس بویایی، تعدادی ماهی دودی در داخل کیسه‌ای قرار داده و روی رد پای شکار می‌کشند و سپس مسیر حرکت کیسه را از رد پای اصلی منحرف می‌کنند. سگ شکاری باید بتواند بوی شکار را از بوی ماهی دودی تشخیص داده و تحت تأثیر بوی شدید ماهی دودی قرار نگیرد. تنها بهترین سگ می‌تواند بوی اصلی را دنبال کند.

۱۹- برای توضیح بیشتر در مورد هر سه قسم، نک: Hurley, 1991, pp.120 - 122

۲۰. لازم به ذکر است تفاوتی که کپی میان کل استغراقی و کل مجموعی قائل شده (و در متن ترجمه شده نیز آمده) به نحوی در کلام منطقدانان ما نیز هست. نک: حلی، ۱۴۱۰، ص ۲۷۰

۲۱. به عنوان مثال، نک: سبزواری، ۱۳۶۹، صص ۳۵۹ به بعد برای برخی مغالطات، پس از شرح اقسام آنها  
**کتابنامه:**

آل یاسین، جعفر، المنطق السینوی، بیروت، بی‌نا، ۱۹۸۳ م

ابن ابی‌الجمهور، المجلی، بی‌جا، بی‌نا، ۱۳۲۹ ق

ابن‌سینا، ابوعلی، الاشارات، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ق

ابن‌سینا، ابوعلی، دانشنامه‌ی علایی، تصحیح محمد معین و سیدمحمد مشکوة، تهران، انجمن آثار ملی، ۱۳۳۱ ش

ابن‌سینا، ابوعلی، الشفاء، به کوشش ابراهیم مدکور، قم، افست کتابخانه‌ی آیة‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵

ابن‌سینا، ابوعلی، النجاة، تهران، انتشارات مرتضوی، ۱۳۶۴ ش

اهوانی، احمد فؤاد، مقدمه سفسطه شفاء، قم، افست کتابخانه‌ی آیة‌الله العظمی مرعشی نجفی، ۱۴۰۵ ق

اشراق، شهاب‌الدین سهروردی، حکمة الاشراق، ترجمه سیدجعفر سجادی، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷

پایکین و استرول، کلیات فلسفه، ترجمه سیدجلال‌الدین مجتبیوی، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۹ ش

حلی، حسن‌بن یوسف، الجوهر النفید، قم، انتشارات بیدار، ۱۴۱۰ ق

سبزواری، ملاهادی، اللالی المتظمة، به کوشش حسن حسن‌زاده‌آملی، تهران، نشر ناب، ۱۳۶۹ ش

شیرازی، قطب‌الدین، شرح حکمة الاشراق، چاپ سنگی، بی‌جا، بی‌نا، بی‌تا

طوسی، خواجه‌نصیر، اساس الاقباس، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۶۷ ش

طوسی، خواجه‌نصیر، شرح الاشارات، بی‌جا، دفتر نشر کتاب، ۱۴۰۳ ق

ابن سهلان ساوی، عمر، البصائر النصیریه، بی‌جا، یولاق، ۱۸۹۸

۵۰ / فصلنامه پژوهشی دانشگاه امام صادق (ع)

غزالی، ابوحامد محمد، معيار العلم في فن المنطق، بيروت، دارالاندلس، بی تا  
فارابی، المنطقیات، به کوشش محمدتقی دانش پژوه، قم، مکتبه آیه الله المظمى مرعشى نجفی، ۱۴۱۰ ق  
مصاحب، غلامحسین، مدخل منطق صورت، تهران، انتشارات حکمت، ۱۳۶۶ ش  
مظفر، محمدرضا، المنطق، قم، انتشارات فیروزآبادی، ۱۴۱۳ ق  
یزدی، ملاعبده، الحاشیة (علی تهذیب المنطق)، قم، انتشارات اسلامی، بی تا

Copi Irvig *Introduction to logic*, U.S.A, 1978

Edwards, paul, *The Encyclopaedia of philosophy*, London, Mackmillan Ltd, 1972

0791 .bup woR & repraH ,kroY weN ,seicallaf s'nairotsiH ,H.D ,rehcsiF

Hurley, P. J, *A concise Intruduction to logic*, U.S.A, wadsworth Pub., 1991

Ross, W. D, *Aristotle*, London, oxford pub., 1923

Walton, D. N, *Informal logic*, New York, cambridge university, 1991

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی